

بسم الله الرحمن الرحيم

اقتصاد سرمایه‌داری و ما

معمولاً آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳ میلادی) را پدر اقتصاد سرمایه‌داری می‌دانند، اما با دقت در نظریات این اقتصاددان اسکاتلندی می‌توان شبهات بسیار جدی در صحت این گزاره مطرح کرد. برای تبیین این نکته نخست به دست آورد اصلی اسمیت در کتاب *تحقیقی در باب ماهیت و علل ثروت ملل* [۱] که در سال ۱۷۷۶ میلادی (مقارن با حکومت کریم‌خان زند در ایران) منتشر شد اشاره می‌کنیم. اسمیت ادعا می‌کند که اگر فعالان اقتصادی در پی کسب منافع خود باشند آنگاه منافع عمومی نیز تأمین خواهد شد به شرط آنکه اولاً محیط کسب‌وکار رقابتی باشد و ثانیاً دخالت دولت‌ها در امور اقتصادی از دایره سرمایه‌گذاری‌های عام‌المنفعه، تأمین امنیت، حمایت از حقوق مالکیت، وضع قوانین و مقررات لازم برای رفع موانع رقابت و نظارت دائمی بر حسن اجرای آن تجاوز نکند. از دیدگاه اسمیت، در چنین وضعی، سازوکار عرضه و تقاضا در تعیین قیمت و نقشی که قیمت‌های نسبی در تخصیص منابع ایفا می‌کند همچون «دست نامرئی» [۲] می‌تواند بازارها را به صورت خودکار به تعادل برساند. به لحاظ تاریخی، ریشه‌های این نظریه که پیروی افراد از منافع شخصی خود می‌تواند منجر به تأمین منافع عمومی شود به حدود دو قرن قبل از اسمیت برمی‌گردد [۳]. «دست نامرئی» آدام اسمیت نیز ملهم از اندیشه‌های مکتب فیزیوکراسی یا اصحاب طبیعت است که حدود ۳۰ سال قبل از انتشار کتاب *ثروت ملل*، در فرانسه رواج داشت. در واقع این دست نامرئی همان نقشی را ایفا می‌کند که «مشیت الهی» در دستگاه نظریه‌پردازی فیزیوکرات‌ها بر عهده داشت، دستگاهی که مبتنی بر نیروها، قوانین و «نظم طبیعی» [۴] بود.

دفاع شدید اسمیت از آزادی فرد در دنباله‌روی از نفع شخصی و ضرورت تحقق شرایط رقابتی در بازار را بایستی عکس‌العمل طبیعی به حدود ۲۵۰ سال مداخله شدید دولت‌های اروپایی در امور اقتصادی و به‌ویژه در تجارت خارجی دانست که اساس مکتب مرکانتیلیسم یا اصحاب تجارت بود. اگر به برخی دیگر از آثار اسمیت به‌ویژه کتاب *نظریه احساسات اخلاقی* [۵] که در سال ۱۷۵۹ به چاپ رسید و یا سلسله درس‌های اسمیت در دانشگاه گلاسکو (۱۷۶۳-۱۷۵۱) مراجعه کنیم این نکته نیز معلوم می‌شود که از دیدگاه فلسفی ساختار کلی اندیشه‌های اسمیت در مسئله نفع شخصی اساساً در سال‌های قبل از انقلاب صنعتی به‌خوبی شکل گرفته بود. با وجود این،

ملاقات او با برجستگان مکتب فیزیوکراسی در سال ۱۷۶۶ به‌ویژه با دکتر فرانسوا کنه [۶] بنیان‌گذار این مکتب و صاحب کتاب *تابلوی اقتصادی* [۷] که در خلال اقامت کوتاه‌مدت اسمیت در پاریس انجام شد نه تنها آدام اسمیت را به اقتصاد سیاسی علاقه‌مند نمود بلکه نقش بسزایی در چارچوب تحلیلی کتاب *ثروت ملل* که نگارش آن حدود ۹ سال به درازا کشید (۱۷۷۶-۱۷۶۷) ایفا کرده است.

در تعریف انقلاب صنعتی و تشخیص رویدادی که بتوان آن را نقطه شروع انقلاب صنعتی دانست اختلاف نظر بسیار است. برخی معتقدند که پیشرفته‌ای فنی به‌ویژه در ذوب‌آهن در سال ۱۷۶۰ در اسکاتلند را بایستی سرآغاز انقلاب صنعتی دانست. اگر اختراع ماشین بخار توسط جیمز وات و ثبت این اختراع در سال ۱۷۶۹ و یا اختراع ماشین ریسندگی کرمپتون [۸] در سال ۱۷۷۹ را سرآغاز انقلاب صنعتی بدانیم هنوز نمی‌توان این فرضیه را رد کرد که نظریات اسمیت در باب نفع شخصی و نقش دست نامرئی در ایجاد تعادل در بازار تحت تأثیر این رویدادها نبوده است. از این رو می‌توان در صحت استنتاج مارکس مبنی بر اینکه «اسمیت اقتصاددانی است که مظهر دوره تولید کارخانه‌ای می‌باشد» [۹] تردیدهای جدی داشت.

اما اگر انقلاب صنعتی را شروع فرآیندی بدانیم که نظام تولیدات کارخانه‌ای اساساً بر کاربرد پیشرفته‌ای فنی مبتنی است به‌گونه‌ای که شیوه زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی یک جامعه را به‌سرعت تحت تأثیر قرار می‌دهد آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که اسمیت پدر نظام سرمایه‌داری صنعتی نیست. سؤال این است که پس اسمیت چه نقشی در تحول اندیشه‌های اقتصادی و نظام نظریه‌پردازی اقتصادی داشته است؟

شرح این مسئله مفصل است اما در اینجا به همین قدر اکتفا می‌کنیم که اسمیت به‌خوبی از اوضاع و احوال اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمان خود به‌ویژه در انگلستان که خاستگاه انقلاب صنعتی و تولید کارخانه‌ای بود آگاهی داشت هرچند که فرصت آن را نیافت تا ثمرات انقلاب صنعتی و شیوه تولید کارخانه‌ای در شکل‌بندی‌های جدیدی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را مشاهده کند. با وجود این اسمیت توانست با مبنا قرار دادن نفع شخصی در دستگاه نظریه‌پردازی اقتصادی، رفتار خانوارها و بنگاه‌ها را چنان تفسیر کند که تعادل و رشد اقتصادی به‌صورت طبیعی نتیجه عملکرد دست نامرئی باشد. بدیهی است این نوآوری اسمیت دقیقاً ملهم از شیوه نگرش فیزیوکرات‌هاست که نظم طبیعی مبتنی بر مشیت الهی را ضامن تعادل و رشد اقتصادی می‌دانستند، با این تفاوت که اسمیت توانست تحلیل‌های اقتصادی را به‌صورت کامل از موازین دینی و اخلاقی جدا کند و آن را بر غریزه

حیوانی عاملان اقتصادی یعنی حرص و زیاده‌خواهی و سودجویی و نفع شخصی استوار نماید، روشی که هنوز هم در تحلیل‌های اقتصادی به قوت خود باقی است.

بعد از اسمیت، ریکاردو (۱۸۲۳-۱۷۷۲ میلادی) در همان چارچوب تحلیلی اسمیت اما با رویکردی کاملاً نظری، توجه خود را از بحث ماهیت و علل ثروت به توزیع ثروت معطوف نمود و جالب آنکه برعکس آدام اسمیت که تعادل خودکار را ثمره نظام اقتصادی مبتنی بر نفع شخصی می‌دید، به بحران و نزاع طبقاتی رسید بدون آنکه واقعاً قصد داشته باشد عملکرد نظام اقتصادی حاکم را نقد کند. از این رو، کتاب *اصول اقتصاد سیاسی و مالیات* ریکاردو که در سال ۱۸۱۷ منتشر شد شاید نخستین نقد جدی بر نظام سرمایه‌داری و سرآغاز رویکردهای سوسیالیستی به تحلیل‌های اقتصادی باشد.

اگر اسمیت مقارن با طفولیت نظام سرمایه‌داری صنعتی و ریکاردو هم‌زمان با نوجوانی این نظام باشد، اقتصاد کلاسیک که توجیه‌گر نظام سرمایه‌داری صنعتی بود با تحقیقات جان استوارت میل (۱۸۷۳-۱۸۰۶ میلادی) به اوج خود رسید و هم‌زمان با این اقتصاددان و فیلسوف بزرگ قرن نوزدهم با شدیدترین حملات از سوی مارکس مواجه شد. استوارت میل کتاب معروف خود را تحت عنوان *اصول اقتصاد سیاسی* [۱۰] که در واقع جامع‌ترین کتاب شناخته‌شده آن زمان در اقتصاد کلاسیک بود، در سال ۱۸۴۸ میلادی منتشر نمود. دقیقاً در همین سال، کارل مارکس فیلسوف و اقتصاددان آلمانی کتاب *مانیفست کمونیست* [۱۱] را که کاری‌ترین ضربه بر پیکره اقتصاد کلاسیک محسوب می‌شود منتشر کرد. شاید بتوان گفت که استوارت میل این نابغه بزرگ، در نیمه اول عمر خود معتقد به اصالت فرد بود در حالی که در نیمه دوم طرفدار نظام تعاونی و هوادار سرسخت مکتب سوسیالیسم شد. از یک سو می‌گوید اخلاق، محل و مقامی در دانش اقتصاد ندارد و از سوی دیگر معتقد است که ملاحظه وضعیت طاقت‌فرسای زندگی کارگران که از تأمین ضروریات اولیه زندگی خود محروم هستند ایجاب می‌کند که سوسیالیسم را با همه مشکلات آن به راحتی بپذیریم.

اگر به لحاظ نظری، نظام تحلیلی آدام اسمیت با تکیه بر دست نامرئی نویدبخش تعادل‌های خودکار در نظام اقتصادی بود نظام سرمایه‌داری صنعتی به سرعت چهره زشت خود را به صورت عدم تعادل‌های اقتصادی و ایجاد شکاف عمیق بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار نشان داد و زمینه را برای جهت‌گیری دستگاه‌های نظریه‌پردازی به سمت سوسیالیسم آماده نمود. حتی کوشش‌های یک جریان انحرافی که بعداً به مارژینالیسم معروف شد

توانست مانع جدی برای رشد، تعمیق و گسترش سوسیالیسم باشد. والر اس [۱۲] (۱۹۱۰-۱۸۳۴ میلادی) که پرچم‌دار این حرکت بود با انتشار کتاب *اصول اقتصاد سیاسی* [۱۳] در سال ۱۸۷۴ توانست با محوریت رفتار مصرفی خانوارها و رفتار تولیدی بنگاه‌ها به همان تعادل‌های اسمیتی برسد بدون آنکه در تیررس مارکسیسم قرار بگیرد. در واقع تئوری تعادل عمومی که والر اس برای اولین بار به زبان ریاضی و از طریق حداکثر سازی هم‌زمان مطلوبیت مصرف‌کننده و سود تولیدکننده بنا نهاد، توانست با دقت فوق‌العاده‌ای در ساده‌سازی واقعیات و ترسیم کاریکاتوری از زندگی واقعی اقتصادی در فضای مجرد ریاضی، چارچوب تحلیل‌های اقتصادی را چنان تغییر دهد که تعادل‌های اسمیتی در فضایی به‌دوراز هیاهوهای مارکسیستی ابقاء شود. نوآوری والر اس در ایجاد چنین جریان انحرافی هنوز هم حاکم بر دستگاه نظریه‌پردازی‌های اقتصادی است. بی‌دلیل نیست که برخی والر اس را بزرگ‌ترین اقتصاددان همه دوران‌ها نامیده‌اند.

به هر صورت، به نظر می‌رسد که جان استوارت میل پلی مستحکم بین اقتصاد کلاسیک و سوسیالیسم بنا نهاد و زمینه‌های توسعه مطالعات سوسیالیسم را فراهم کرد هرچند که اندیشمندان سوسیالیست قبل از میل مطالعات زیادی در نقد سرمایه‌داری انجام داده بودند. سیسموندی [۱۴] (۱۸۴۲-۱۷۷۳ میلادی) سوسیالیست معروف سوئیسی در عین حالی که خود را شاگرد اسمیت می‌داند و معتقد است که کتاب *ثروت ملل* اثری جاودانه در تاریخ بشر است، با انتشار کتاب *اصول تازه علم اقتصاد* [۱۵] در سال ۱۸۱۹ شاید برای نخستین بار روش و موضوع علم اقتصاد کلاسیک را به صورت دقیقی نقد کرد و مجموعه کارهای اسمیت و ریکاردو و دیگران را چیزی بیش از مکتب ثروت‌اندوزی ندانست و صراحتاً بر این نکته پافشاری نمود که اقتصاد، دانشی اخلاقی است و موضوع این دانش انسان و بهبود وضع مادی انسان است. نکته جالب توجه این است که به نظر می‌رسد کتاب سیسموندی اولین کتاب اقتصادی است که در دوره قاجاریه توسط پدر محمدعلی فروغی و به‌منظور استفاده توسط نخبگان دربار به فارسی ترجمه شد هرچند احتمالاً هیچ‌گاه به چاپ نرسید.

نظام اقتصادی که سیسموندی پایه‌های آن را بنا نهاد و سن سیمون [۱۶] (۱۸۲۵-۱۷۶۰ میلادی) و رابرت آون [۱۷] (۱۸۵۸-۱۷۷۱ میلادی) و دیگران آن را کامل کردند و نیز حتی مطالعات رد برتوس [۱۸] (۱۸۷۵-۱۸۰۵ میلادی) و واگنر (۱۹۱۷-۱۸۳۵ میلادی) [۱۹] که معتقد به دخالت گسترده دولت در امور اقتصادی برای تحقق سوسیالیسم بودند معمولاً به سوسیالیسم تخیلی [۲۰] شهرت یافت تا تفاوت این نحوه از نگرش به مسائل اقتصادی

از تحلیل‌های مارکس و مارکسیست‌های بنیادگرا که به سوسیالیسم علمی [۲۱] معروف‌اند تمیز داده شود. مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳ میلادی) با انتشار کتاب *نقد اقتصاد سیاسی* [۲۲] در سال ۱۸۵۹ نخستین تحلیل سامان‌یافته در نقد تئوری ارزش و اصول اقتصاد را به رشته تحلیل درآورد و ۸ سال بعد آن، اولین مجلد از کتاب *سرمایه* را به آلمانی منتشر نمود که همراه با مجلدهای دوم و سوم این کتاب که بعد از فوت وی توسط انگلس [۲۳] (۱۸۹۵-۱۸۲۰ میلادی) به چاپ رسید مجموعه جامعی از تحلیل‌ها و نقدهای اساسی در مطالعات اقتصاد سرمایه‌داری محسوب می‌شود. خاطرنشان می‌کنیم که کتاب *سرمایه* مجلد چهارمی نیز با عنوان *تئوری‌های ارزش اضافی* [۲۴] دارد که خود به سه مجلد تقسیم می‌شود و متأسفانه در مطالعات مارکسیسم مغفول مانده است.

علی‌رغم نقدهای بسیار جدی و اساسی که مارکس بر نظام اقتصاد کلاسیک وارد کرد روش او در تحلیل قضایای اقتصادی که ملهم از منطق دیالکتیک هگل و رویکرد ماتریالیستی فوئر باخ [۲۵] (۱۸۷۲-۱۸۰۴ میلادی) بوده و به روش دیالکتیک ماتریالیستی [۲۶] معروف است موجب شد که مارکس در استنتاج قضایای خود به بیراهه رود و بسیاری از واقعیات موجود در حوزه‌های اقتصاد و سیاست و فرهنگ و به‌ویژه مسئله بسیار مهم نقش انگیزه‌ها در رفتار انسانی را نادیده بگیرد. شاید بتوان گفت که مارکس به‌شدت تحت تأثیر پیشرفت‌های علمی در قرن نوزدهم در حوزه‌های علوم پایه قرار داشت و همین امر موجب شد که ابعاد فرهنگی و ایدئولوژیک به‌ویژه نقش ادیان آسمانی در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را نادیده گرفته و تصویر نادرستی از واقعیات ترسیم کند.

به‌موازات نمایان شدن بحران‌های حاصل از نظام سرمایه‌داری صنعتی و بروز بحران‌های کارگری در اکثر کشورهای صنعتی اروپا، تعالیم مارکس و مارکسیسم علی‌رغم کاستی‌های اساسی آن، گسترش بیشتری یافت که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه که نخستین انقلاب سوسیالیستی محسوب می‌شود نقطه عطفی در این فرآیند است. گسترش سوسیالیسم به اروپای شرقی که بعد از جنگ جهانی دوم روی داد نگرانی بسیار جدی برای بسیاری از دولتمردان کشورهای صنعتی اروپا ایجاد کرد که ثمره آن را بایستی در تغییر رویکرد اقتصاددانان دید که از حمایت اقتصاد کلاسیک و لیبرالیسم اقتصادی دست برداشتند و به سمت نظریه‌پردازی در راستای اقتصاد دولتی و تأکید جدی بر مداخله هرچه بیشتر دولت در امور اقتصادی تغییر جهت دادند. جان مینارد کینز [۲۷] (۱۹۴۶-۱۸۸۳ میلادی) با انتشار کتاب *تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول* [۲۸] در سال ۱۹۳۶ پرچم‌دار این حرکت شد و مجوز تئوریک برای دخالت دولت‌ها به‌منظور جلوگیری از بحران‌های اقتصاد سرمایه‌داری و لزوم برنامه‌ریزی برای رشد و توسعه

اقتصادی را صادر نمود. بدین ترتیب مجموعه‌ای از تعالیم اقتصادی بنیان‌گذاری شد که امروزه به اقتصاد جدید یا اقتصاد کینزی معروف است، هرچند که تحت تأثیر نقدهای مختلفی به‌ویژه از سوی مکاتب کمبریج و شیکاگو تغییرات زیادی را تجربه کرده و در ابعاد مختلف توسعه و تکامل یافته است.

مطالعه تاریخ اندیشه‌های اقتصادی نشان می‌دهد که دستگاه نظریه‌پردازی اقتصاددانان در ادوار مختلف نه تنها متأثر از دیدگاه‌های فلسفی و جهان‌بینی اقتصاددانان است بلکه به‌شدت تحت تأثیر تحولات عینی در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرار دارد. ظهور مارکسیسم که متأثر از دستگاه تحلیلی فلسفه آلمانی [۲۹] (دیالکتیک هگل و ماتریالیسم فوئر باخ) و ملهم از شکاف طبقاتی ناشی از انقلاب صنعتی و زندگی مشقت‌بار طبقه کارگران شکل گرفت و پیدایش کینزینیسم و مکتب دولت‌گرایی که به دنبال توسعه مارکسیسم در اروپا رواج یافت شواهدی گویا بر این مدعا است. از مصادیق دیگر این سازوکار می‌توان به چرخش دیدگاه اقتصاددانان از دولت‌گرایی کینزی به سوی کوچک شدن دولت و ترویج خصوصی‌سازی‌ها اشاره کرد که از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی و به دنبال ملاحظه ضعف در نظام سیاسی - اقتصادی سوسیالیسم شوروی اشاره نمود که به چرخش تاجریسم و ریگانیسم معروف است، فرآیندی که بعد از فروپاشی شوروی در آغاز دهه نود میلادی شدت گرفت و هم‌اکنون جو غالب در مراکز علمی پژوهشی اقتصادی است.

نکته جالب توجه این است که نتایج و دستورالعمل‌های صادره از سوی نهادهای نظریه‌پردازی در اقتصاد سرمایه‌داری عیناً برای اجرا به کشورهای در حال توسعه ابلاغ شده و می‌شود و شبکه دانشگاه‌ها و مراکز علمی در کشورهای در حال توسعه، که نوعاً بدون دیدگاه نقادانه پذیرای این دستورالعمل‌ها هستند، زمینه بسیار مناسبی را جهت تسهیل این سازوکار فراهم کرده است. متأسفانه این نکته مغفول مانده که کشورهای در حال توسعه، به لحاظ ساختارهای اقتصادی و مبانی رشد و توسعه، اساساً با کشورهای صنعتی پیشرفته که انقلاب صنعتی و رشد درون‌زای سرمایه‌داری را تجربه کرده‌اند تفاوت‌های اساسی دارند و این تفاوت‌ها به‌ویژه برای آن دسته از کشورهای در حال توسعه نفتی که فرهنگ و جهان‌بینی اسلامی دارند کاملاً جدی و اساسی است.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که بومی‌سازی نظریات و سیاست‌گذاری‌های رایج اقتصادی که نوعاً از سوی دانشگاه‌ها و مراکز علمی مغرب زمین و با توجه به مقتضیات نظام سرمایه‌داری صنعتی ساخته و پرداخته شده و توسط نهادهای این نظام همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به کشورهای در حال توسعه دیکته

می‌شود از اهمیت زیادی برخوردار است. خاطرنشان می‌کنیم که فرآیند بومی‌سازی نبایستی صرفاً محدود به تصرفات روبنایی در نظریه‌ها و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی شود بلکه ضروری است بومی‌سازی مبنایی را که نظر به تصرفات زیربنایی در نظریه‌ها و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی دارد در اولویت قرار دارد.

تبیین دقیق و نقد متدولوژی‌های رایج در نظریه‌پردازی‌های اقتصاد سرمایه‌داری و تبیین دقیق فراز و نشیب‌ها و چرخش دیدگاه‌ها در شکل‌گیری نظریات اقتصادی در این نظام شرط لازم برای توفیق در بومی‌سازی مبنایی است. کتاب جناب آقای سید مهدی زریباف گامی استوار در این راستاست. خوشبختانه این توفیق الهی نصیب ایشان شده است که با تکیه بر موازین اسلامی همواره در مسیر نقد نظریات اقتصاد سرمایه‌داری و تبیین موازین و چارچوب‌های اقتصاد اسلامی حرکت کنند و بحمدالله دستاوردهای قابل‌ملاحظه‌ای نیز داشته‌اند. مزید توفیقات ایشان را در خدمت به اقتصاد اسلامی از درگاه خداوند بزرگ مسئلت دارم.

دکتر مسعود درخشان

اسفندماه ۱۳۸۹

[۱]. *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*

[2]. *Invisible Hand*

[3]. به پنج سخنرانی نویسنده تحت عنوان «تحلیلی از سیر تحول اندیشه‌های اقتصادی» در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام (زمستان ۱۳۸۸) مراجعه شود.

[۴] *Natural Order*

[5]. *The Theory of Moral Sentiments*

[6]. *Francois Quesnay*

[7]. *Tableau Economique*

[8]. *Samuel Crompton*

[9]. کتاب سرمایه، مجلد اول، صفحه ۳۱۳

[۱۰]. *Principles of Political Economy*

[11]. *Communist Manifesto=Manifest der Kommunistischen Partei*

[12]. Leon Walras

[13]. *Elements of Political Economy*

[14]. Jean Charles Leonard Sismonde de Sismondi

[15]. *New Principles of Political Economy*

[16]. Claude – Henri de Rouvroy Saint – Simon

[17]. Robert Owen

[18]. Johann Karl Rodbertus

[19]. Adolph Heinrich Gotthelf Wagner

[20]. Utopian Socialism

[21]. Scientific Socialism

[22]. *Contribution to the Critique of Political Economy*

[23]. Friedrich Engels

انگلس آلمانی و فرزند یکی از کارخانه‌داران بزرگ نساجی آلمان بود که شعبه‌ای نیز در منچستر انگلستان داشت و از صاحب‌نظران سوسیالیسم در حلقه «هگلی‌های جوان» محسوب می‌شد. برای اولین بار در سال ۱۸۴۴ مارکس را در پاریس ملاقات کرد و همکاری‌های علمی این دو تا زمان فوت مارکس ادامه یافت.

[۲۴]. *Theories of Surplus Value*

[25]. Ludwig Andreas von Feuerbach

[26]. Dialectical Materialism

[27]. John Maynard Keynes

[28]. *General Theory of Employment, Interest and Money*

[29]. German Philosophy